ذکر الهی

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## ذکر الهی

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

بین انسان و خدای او پیوندی است دائمی که ابداً گسسته نمی‌شود. شاید انسان از آن غفلت کند، امّا خداوند همیشه ناظر و حاضر است و عنایتش دائمی است. در واقع انسان مانند آینه‌ای است که نور الهی را باید بپذیرد و این در صورتی میسّر است که اوّلاً عاری از غبار و زنگار باشد و ثانیاً رو به خورشید باشد. اوّلی را قلب صاف و عاری از وابستگی‌ها می‌گوییم و دومی را اقبال و توجّه به مظهر ظهور خداوند، یعنی محلّ تجلّی او که "وجه" نامیده شده است.

در آثار مبارکه اشارات بسیاری می‌توان یافت که علیرغم غفلت انسان از خداوند، او از بشر غافل نشده و باران عنایتش باریده و نور رحمتش درخشیده و بحر لطف و مکرمتش همواره در موج بوده و نسیم فضل بی‌کرانش در هبوب. در اینجا باید استعدادی از انسان بروز کند تا از این مواهب استفاده نماید. اگر هم استفاده نکند البتّه هیچ نقصانی به حق وارد نشود بلکه انسان است که خود را محروم می‌نماید.

حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه می‌فرمایند، "ای خاک متحرّک، من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس. سیف عِصیان شجرۀ امید تو را بریده و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور و من عزّت بی‌زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلّت بی‌منتهی برای خود پسندیدی. آخَر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار." (مجموعه الواح طبع مصر، ص379)

از آنجا که خداوند به صِرف محبّت انسان را خلق کرده و به لحاظ مهر فراوان برای او همه چیز را فراهم آورده تا او بتواند طریق صحیح را در پیش گیرد و به سرمنزل مقصود برسد، مایل است که انسان خود را از این همه مواهب محروم نکند و در مقابل محبّت بی‌شائبۀ او مهری بی‌کران و بدون قید و شرط به خدای خود داشته باشد. در واقع این محبّت ورزیدن به خدای هم وسیله‌ای است که انوار لطف او به ما برسد نه آن که ما در حقّ او لطفی کرده باشیم. می‌فرماید، "أحبِبْنی لِأُحِبَّکَ. إنْ لَمْ‌تُحِبَّنی لَنْ‌اُحِبَّکَ أبداً. فَاعرِفْ یا عبد." (همان، ص18)

و لذا ما در مقام مناجات به درگاه حضرتش روی آورده به لسان جان محبوب امکان را ندا کرده عرض می‌کنیم، "چگونه از عهده شکر تو بر آیم. در بحر غفلت و نادانی مستغرق بودم لسان فضلت مرا ندا نمود و ید عنایتت مرا اخذ کرد. ای پروردگار من غفلت من به مقامی رسید که مرا از فرات عذب یقین محروم ساخت و به ماء صدید ظنون راه نمود. از ذکرت غافل شدم و تو از من غافل نشدی و از حبّت مخمود بودم و نار عنایت تو مشتعل." (ادعیه حضرت محبوب، ص366)

بنابراین، بنا به آیۀ مشهور قرآنی (سورۀ ق، آیۀ 16)، "نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ"، خداوند، یعنی در واقع مظهر ظهور الهی، به ما همیشه نزدیک است و این ما هستیم که خود را از او دور ساخته‌ایم. در این باب سعدی شعری زیبا دارد که جمال مبارک نیز آن را تحسین و تفسیر فرموده‌اند. داستانی که سعدی در این مورد نقل می‌کند به صورت زیر است:

"در جامع بعلبک وقتی کلمه‌ای همی‌گفتم به طریق وعظ با جماعتی افسرده دل مرده ره از عالم صورت به عالم معنی نبرده. دیدم که نفسم در نمی‌گیرد و آتشم در هیزم تر اثر نمی‌کند. دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه‌داری در محلّت کوران. ولیکن درِ معنی باز بود و سلسلۀ سخن دراز.

در معانی این آیت که «و نَحن اَقرَبُ الیه مِنْ حَبل الورید» سخن به جایی رسانیده که گفتم:

دوست نزدیک‌تر از من به من است \*\*\* وینت مشکل که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که او \*\*\* در کنار من و من مهجورم

من از شراب این سخن مست و فُضاله قدح در دست که رونده‌ای بر کنار مجلس گذر کرد و دور آخر در او اثر کرد و نعره‌ای زد که دیگران به موافقت او در خروش آمدند و خامان مجلس به جوش.

گفتم ای سبحان الله دوران با خبر در حضور و نزدیکان بی بصر دور.

فهم سخن چون نکند مستمع \*\*\* قوت طبع از متکلم مجوی

فسحت میدان ارادت بیار \*\*\* تا بزند مرد سخنگوی گوی"

(گلستان سعدی، باب دوم در اخلاق درویشان)

حضرت بهاءالله دربارۀ این شعر می‌فرمایند:

"مقصود شاعر از این بیت، که دوست نزدیک‌تر از من به من است \*\*\* وین عجب‌تر که من از وی دورم، ترجمۀ آیۀ مبارکه بوده که می‌فرماید «و نحن اقرب الیه من حبل الورید» و فی‌الحقیقه به لسان پارسی خوب ذکر نموده و در این حین از خمر رحمت ربّ‌العالمین شارب چه که از لسان قِدَم ذکرش جاری شد. چون حق فرموده که من به انسان نزدیک‌ترم از رگ گردن او به او، لذا می‌گوید با وجود آن که تجلّی حضرت محبوب از رگ گردن من به من نزدیک‌تر است، مع ایقان من به این مقام و اقرار من به این رتبه، من از او دورم. یعنی قلب، که مقرّ استواء رحمانی است و عرش تجلّی ربّانی، از ذکر او غافل است و به ذکر غیر مشغول؛ از او محجوب و به دنیا و آلای آن متوجّه و حقّ بنفسه قُرب و بُعد ندارد؛ مقدّس است از این مقامات و نسبت او به کلّ علی حدّ سِواء بوده. این قُرب و بُعد از مظاهر ظهور." (خوشه‌ها، شماره 1، ص55-56)

علّت این قُرب و بُعد در چیست و چرا با آن که روح آدمی مجذوب حقّ است، به ظاهر از او دور می‌ماند و به دنیا و آلاء آن توجّه دارد. جمال قدم در این باب نیز توضیح می‌فرمایند: "قلب که محلّ ظهور ربّانی و مقرّ تجلّی رحمانی است بسا می‌شود که از مجلّی غافل است. در حین غفلت از حق بعید است و اسم بعید بر او صادق و در حین تذکّر به حق نزدیک است و اسم قریب بر او جاری." (همان، ص56)

**ذکر و ثنای الهی**

بنابراین، آنچه که آدمی را به حق نزدیک می‌سازد ذکر و ثنای الهی است، یعنی متذکّر بودن و ذکر محبوب را گفتن و از ماسِوای او وارسته و منقطع شدن. جمال قدم تأکید دارند، "إنَّ ذکرَهُ خیرٌ عمّا خُلِقَ فِی الإبداع لو أنت مِنَ العارفین. و إنَّ بذکرِهِ تطمئنُّ النّفوس و تفرح أفئدة الذّاکرین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص193 / مضمون: ذکر خداوند از هر آنچه که در عالم خلق شده بهتر است. به ذکر اوست که نفوس مطمئن شوند و دلها شاد گردند.)

حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به نونهالی از اطفال بهائی او را هدایت می‌فرمایند که چنان به ذکر و ثنای الهی بپردازد که خودش ذکر مجسّم شود و بعد به بیان نتیجۀ آن می‌پردازند که جالب‌تر و جاذب‌تر است. می‌فرمایند، "هوالله، ای نهال بوستان محبّت الهی، ثناء جمال قدم باش و نعت و ستایش اسم اعظم. یعنی چنان به ذکر و فکر و ستایش و ثناء جمال مبارک مشغول شو که حقیقت مجسّمۀ ثنا گردی و هیکل مشخّص نعت و ستایش ربّ ابهی. آن دم ملاحظه نمایی که مسامع مجامع ملکوت به آهنگت متلذّذ و نفوسِ محافل لاهوت به استماع محامد و نعوتت مهتزّ و مستبشر. و علیک التّحیّة و الثّنآء. ع‌ع" (هوالله، ج2، ص33)

در واقع ذکر خداوند گنجی است که در اختیار انسان نهاده شده است. به تصریح جمال قدم، "إنَّ اللهَ جَعَلَ ذکرَهُ کنزَ الأحبّاء الّذین أقبلوا الیه بوجوهٍ بیضاء و عمِلوا بما اُمِروا بِهِ فی کتابه المبین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص76)

ذکر الهی دوستی است که همیشه ما را همراهی می‌کند. توصیفی که حضرت بهاءالله برای آن دارند، به راستی نور امید در دل می‌تاباند و عشق به ذکر الهی را در دل و جان می‌پرورد. می‌فرمایند، "ای حسین، به ذکرالله مأنوس شو و از دونش غافل. چه که ذکرش انیسی است بی‌نفاق و مونسی است با کمال وفاق. میهمانی است بی‌خیانت و همدمی است بی ضرر و جنایت. مُجالسی است امین و مصاحبی است با ثبات و تمکین؛ رفیقی است با وفا به شأنی که هر کجا روی با تو آید و هرگز از تو نگسلد. غم را به سرور تبدیل نماید و زنگ غفلت بزداید." (دریای دانش، ص132)

در وصف "ذکر الهی" آمده است، "ذکر الهی امطار رحمت است از برای حبّه‌های معانی." (مناهج‌الاحکام، ج1، ص161) در لوح دیگر آمده است، "مصباح دل حبّ‌الله بوده. او را به دُهن ذکر برافروز." (آثار قلم اعلی، ج6، ص19)

حضرت بهاءالله در لوحی قلوب انسانی را به بوستانی تشبیه می‌کنند که متعلّق به مالک امکان است و در آن باید شجرۀ محبّت رحمانیه غرس شود و البتّه هر گیاهی، هر درختی، نیاز به آبیاری دارد. ذکر الهی سبب آبیاری آن شجر حبّیه است. جمال قدم در لوح مزبور، بعد از توصیف بستان ظاهری و تشبیه قلوب انسانی به آن می‌فرمایند، "ای دوستان، بساتین مالک امکان را تربیت نمایید و از خار و خاشاک زائده مقدّس دارید. این بساتین قلوب شماست. هر نفسی که شجرۀ محبّت رحمانیّه را در بُستان قلب خود کاشته باید او را حفظ نماید و از باران اذکار سیراب دارد و از خاشاک نفس و هوی پاک کند. این است سخن حکیم دانا. نیکوست حال نفسی که به گفتار پروردگار رفتار نمود." (حدیقۀ عرفان، ص122)

**ذکر ما و ذکر خدا**

از آنجا که خداوند همیشه در بذل عنایات خود به بندگان پیشقدم است و آنچه که انسان از اعمال نیکو انجام می‌دهد، خداوند بهتر از آن را به او مرحمت می‌فرماید. مثلاً دربارۀ انفاق می‌فرماید، "أنفِق مالی علی فقرائی لِتُنفَقَ فی السّمآء مِن کنوز عزٍّ لاتفنی و خزائن مجدٍ لاتبلی." (کلمات مکنونه عربی، شماره 57)

دربارۀ ذکر الهی نیز همینطور است. در کلمات مکنونه عربی (شماره 43) می‌فرماید، "اُذکُرنی فی أرضی لأذکُرَکَ فی سمائی. لتقرَّ بِه عینُک و تقرَّ به عینی." (مضمون: مرا در روی زمینم ذکر کن تا تو را در آسمانم ذکر کنم. تا چشم تو بدان روشن شود و چشم من به این.) نکتۀ بسیار زیبایی است که وقتی خدای را ذکر می‌کنیم سبب مسرّت او می‌شود و البتّه او کاری می‌کند که سبب مسرّت خاطر ما بشود؛ سبب حیات ابدی ما گردد. چه که به بیان جمال مبارک، "ذکر حق مونس جانها و محیی دلهاست. جهد کن تا به ذکر او از ذکر دونش فارغ شوی و به کمال استقامت در ظلّ رحمتش بیاسایی." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 65، ص230)

به راستی ذکر الهی سبب حیات واقعی انسانها است و البتّه پاداشش در جهان دیگر مجاورت رحمن. با ذکر الهی در این عالم، مقامات باقیه نیز کسب می‌شود. شاید یکی از معانی بیان جمال مبارک که این عالم با آن که لایق توقّف و توطّن نیست ولی در یک مقام از جمع عوالم الهی برتر و بر همه مقدّم است "چه که مع فنائه و تغییره کسب مقامات باقیه و مراتب عالیه در آن مقدّر است" (لئالی‌الحکمة، ج3، ص273) همین باشد زیرا حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "حیات حقیقی در این جهان ذکر یزدان و در آن جهان جوار رحمت رحمن ... پس این حیات را آیات بیّنات کن تا آن حیات حاضر و مهیّا گردد." (مناهج‌الاحکام، ج1، ص162)

برای وصول به آن رتبۀ بلند اعلی باید صادق بود. یعنی باید صدق را پیشۀ خود ساخت. ایادی امرالله، جناب اسم‌الله الأصدق با عنوان "ای مظهر صدقم" مخاطب قرار گرفته است. مثلاً خطاب به ایشان راهنمایی می‌فرمایند، "ای مظهر صدقم، اگر بر فِراش آرمیده‌ای سر بردار و اگر نشسته‌ای به قوّۀ اسمم برخیز و اگر ایستاده‌ای به شوق جمال طَیِّرْ و اگر در طَیَرانی به سلطان قدرتم عَرِّجْ و اگر در عروجی به ملیک امرم قِفْ علی مقرِّکَ فی هوآء الرّوح ثمّ افتح شفتاک باسمی الفتّاح ثمّ حرِّک لسانَک باسمی المحرّک ثمّ أنطق علی لحنی قل یا ملأ الأرض و السّمآء تالله الحق قد ظهر ملیک البقآء و أشرق عن افق البدآء بسلطانه العلیّ الأعلی." (پیک راستان، ص24)

حال، به ایشان می‌فرمایند، "ای مظهر صدقم، جهد نما که مطابق به این اسم در ارض ظاهر شوی و صدقی که عندالله محبوب بوده آن است که به ثناء نفسش قیام نمائی و به ذکر امرش مشغول شوی. چه که هیچ صدقی با کلمه‌ای که لله به آن تکلّم می‌شود برابری ننموده و نخواهد نمود. پس خوشا حال آن نفوسی که به این رتبۀ بلند اعلی فائز شوند." (همان، ص25)

از آن گذشته لسان برای ذکر الهی است. اگر به غیر ذکر الهی مشغول شود، به مقصود از خلقت خود نائل نگشته است. جمال قدم می‌فرمایند، "لسان از برای ذکر رحمن خلق شده، زینهار او را به کلمات مظاهر شیطان مَیالائید. لسان مشرق انوار صدق است، او را مطلع کلمات کذب منمائید. لسان مخزن بیان و ثنای من است، او را به ذکر این و آن مشغول مسازید. چه که او را در مقام خود آیۀ لاینفد قرار فرموده‌ام. چنانچه آنچه نطق نماید قادر است مادام که وجود باقی نطق از او مقطوع نشود مگر مرضی حائل شود مابین او و ثناء ربّ او." (کتاب بدیع، طبع آلمان، ص6)

**ذکر الهی سهل و ممتنع**

امّا ذکر الهی نیز سهل و ممتنع است. چه که خالق، وجودِ صِرف است و مخلوق، عدِم محض. چه رابطه‌ای فیمابین آنها وجود دارد که مخلوق بخواهد ذکر او را بکند. جمال قدم به نکتۀ ظریفی اشاره دارند:

"مخلصین و مقرَّبین و موحّدین کلّ شهادت داده که او مقدّس از ثنای دونش بوده و هست و چون بحر عنایت به موج آمد و عرف فضل متضوّع گشت، محض جود و کرم به حمد ذات مقدّس اذن فرمود و به ثنای کینونت اقدسش اجازت داد. لذا السن از اشراقات انوار شمس اذن قوّت یافت و جسارت بر ذکر نمود. والّا محو مطلق کجا قادر که در میدان اثبات جلوه نماید و فنای صِرف کجا تواند در عرصۀ بقا قدم گذارد. عنایتش دست گرفت و کَرَمَش اجازت بخشید. له الحمد و له الشّکر و له الذّکر و له الثّناء. إنّه لَمولَی الأسماء و فاطر السّمآء." (آثار قلم اعلی، ج6، ص198)

بنابراین، صِرف ذکر خدای گفتن منوط به اجازۀ او بوده است. این اجازه از آن جهت صادر شده که خداوند عاشق بندگانش است و مایل است آنها همیشه نورانی باشند و در کمال صحّت روحانی. در توصیه‌ای که جمال مبارک به علی‌نامی از احبّاء می‌فرمایند، چنین ذکر شده است: "ای علی به اخلاقم متخلّق شو و با احبّایم به خضوع تمام معاشر باش ... ای علی در ابکار به ذکر جمال مختار مشغول باش و در اسحار به یادش مأنوس. ای علی ذکرم شفای قلوب و ضیاء صدور بوده و خواهد بود. به دنیای فانی از طلعت باقی غفلت مکن و از شداید آن محزون مباش. در کلّ امور به سلطان ظهور توکّل کن. اگر به وصایای الهی عامل شوی به خیر اکبر و منظر اطهر فائز گردی." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص127)

امّا آیا می‌توان از هر کلامی برای ذکر او سود جُست و آنچنان که در میان پیروان برخی از ادیان متداول است، یا بعضی که اصلاً غیر از خدا به چیزی اعتقاد ندارند، می‌توان به هر کلامی روی آورد و به ذکر و ثنای او پرداخت؟

**چه ذکری قابل درگاه الهی است؟**

تردیدی نیست که خداوند محیط است و بندگان محاط. در نتیجه هیچ محاطی نتواند ذکر و ثنای محیط نماید چه که به آن احاطه ندارد و لذا باید از خود محیط، که بالاتر و گسترده‌تر از محاط است، استفاده کند. جمال قدم می‌فرمایند:

"فی‌الحقیقه حقّ جلّ جلاله و عمّ نواله را ثنا و ذکر گفتن لایق نبوده و نیست. چه که راه آن خلوت مسدود است و طریق آن سرّ و سرّ سرّ ممنوع. انجمن شهود کجا و خلوتخانۀ غیب کجا؟ کو طریق و کو راه؟ از قلم ذکر قِدَم نمودن مثل ذکر نمله است حضرت مقصود را و از لسان، محبوب امکان را ثنا گفتن به مثابۀ دلالت ذرّه است خورشید را یا قطره است بحر را... هم تو دانی که غیب از وصف اهل شهود مقدّس و منزّه و مبرّاست. و چون نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر این فقره واضح و مبرهن شد، چاره جز تولّای به اولیای او نبوده و نیست." (علی‌مراد داودی، الوهیت و مظهریت، ص77)

در کلامی از جمال مبین چنین مذکور، "ذکر بی لسان نمودی. حال لسان رحمن از قِبَلِ او خود را ذکر می‌نماید. ذکری که از برای هر شیئی از اشیاء لسان جدید عطا کند. انَّ رَبَّکَ الرّحمن هو الغفور الرّحیم." (آثار قلم اعلی، ج7، ص270)

بدین لحاظ است که به جای استفاده از کلمات بشری، اهل بهاء از کلمات خداوند برای ذکر و ثنای او استفاده می‌کنند، چه که حضرتش فرموده است:

"مقصود عالم سزاوار ذکر است ولکن ذکر چه باشد و از که باشد. شکّی نبوده و نیست که ذکر دون او لایق او کما ینبغی نبوده. بذلک ثبت بأنّ ذکره یکون قابلاً لنفسه و بیانه یکون لایقاً لذاته... سبحانه سبحانه این ایّام آیتی از آیاتش افئده و قلوب جمعی را به فرح و سرور مزیّن داشت. باید به شکر عنایتش قیام نمود و زبان گشود..." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج2، ص80)

در اینجا باید به نکته‌ای اشاره کرد که بسیار جالب و جاذب است. وقتی ما نسبت به خداوند خاضع و خاشع باشیم، او نیز همین رویّه را با ما در پیش می‌گیرد. ولی تواضع خداوند با خضوع ما متفاوت است. ما در مقابل او محویت و فنا در پیش می‌گیریم، در نتیجه او در قلب ما، که تهی از ماسِوای اوست، تجلّی می‌کند. به این علّت است که می‌فرماید، "کُن لی خاضعاً لأکون لَکَ متواضعاً..." (کلمات مکنونه عربی، شماره 42) حضرت ولی امرالله در ترجمه این فقره می‌فرمایند که، "برای من فروتنی پیشه کن تا در کمال بزرگواری به دیدار تو آیم." این معنی را می‌توان در حدیث قدسی یافت که می‌فرماید:

"یَقولُ اللهُ عَزَّ و جلَّ: أنَا عند ظنّ عبدی بی و أنَا مَعَه حین یذکُرُنی. فَإن ذَکَرنی فی نفسِهِ ذَکَرتُهُ فی نفسی و إن ذَکَرنی فی ملأٍ ذَکَرتُه فی ملأ خیر منه و إن اقترب إلَیَّ شبراً اقترَبتُ الیه ذراعاً و إن اقتربَ الیَّ ذراعاً اقتربتُ الیه باعاً و إن أتانی یمشی، أتیتُهُ هروَلةً." (رواه البخاری عن الصّحابی الجلیل ابی هریرة)

مضمون کلام چنین است: من مطابق گمان بنده‌ام نسبت به خودم هستم. و وقتی مرا ذکر کند با او هستم. اگر مرا نزد خود ذکر کند من نیز او را نزد خود ذکر می‌کنم و اگر مرا نزد مردمان ذکر کند او را نزد مردمان بهتر از او ذکر می‌کنم و اگر یک وجب به من نزدیک شود من یک ذراع (از آرنج تا نوک انگشت) به او نزدیک می‌شوم و اگر یک ذراع به من نزدیک شود به اندازه فاصلهِ نوک دو انگشت دو دستی که به طرف باز شده باشند به او نزدیک می‌شوم و اگر قدم زنان به سوی من آید، من دوان دوان به سویش می‌روم.

بنابراین، در اینجا معنای تواضع خداوند کاملاً مشهود است و این بدان علّت است که او عاشق بندگان خویش است. بدین لحاظ همواره به آنها ناظر است و چون تمایلی از آنان مشاهده کند نور هدایت خود را بر آنها می‌تاباند.

**آیا شکر الهی جایز است**

وقتی ما آنقدر احاطه نداریم که قدر نعمت‌های الهی را آنطور که شاید و باید بدانیم، چطور می‌توانیم او را شکر گوییم؟ مناجات معروفی است از حضرت عبدالبهاء که می‌فرمایند، "نعمت‌های تو نامتناهی است و شکرانه ما محدود. چگونه محدود شکر غیرمحدود نماید. عاجزیم از شکر الطاف تو."

بنابراین، چون در این زمینه بس ناتوانیم، لابد نتیجه می‌گیریم دست از شکر و سپاس حضرتش برداریم. ولی، نظر به بزرگواری و عظمت و کبریایی او است که اجازۀ شکر داده است. جمال قدم می‌فرمایند:

"این فضل اعظم را نه به بحور می‌توان تشبیه نمود و نه به امطار و نه به اوراقِ اشجار و نه به رمول صحرا و نه به ذرّات کائنات. آیا عباد مقبلین و موحّدین و مخلصین چگونه از عهدۀ شکر بر آیند. نعمتی که احصاء آن مشکل است، شکر آن هم فوق عرفان بشر است. چون فضلش و رحمتش سبقت یافت اذن عطا فرمود و این سبب بزرگ و علّة اعظم شد از برای ذاکرین و مخلصین و موحّدین. والاّ مقام خاک کجا و روح پاک کجا. چه مناسبت؟ چه مشابهت؟ چه مشاکلت؟ معدوم صرفیم و به اراده‌اش موجود." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص83)

در واقع شکر و سپاس مخلوق به ساحت خالق راه نیابد و بدو نرسد. چه که متعالی و مقدّس است از آن که شکر به او راه یابد. این است که حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "حمد موجودات به او نرسد و شکر ممکنات به ساحت اقدسش راه نیابد. بی‌چون به چند و چون معروف نگردد. عرفان از وصفش عاجز و اهل دانش و بینش به تقصیر معترف." (دکتر علی‌مراد داودی، الوهیت و مظهریت، ص77)

بنابراین باید راهی یافت که شکر نعمت‌های او کنیم. جمال قدم در لوحی به امضاء کاتب وحی هدایت فرموده‌اند:

"انسان اگر فی‌الجمله در فضل بی‌منتهای حق جلّ جلاله تفکّر کند حیرت به شأنی او را اخذ نماید که از خود و غیر غافل شود. نسئله تعالی بأن یَشکُرَ نفسَهُ مِن قِبَلِ عبادِهِ و یُثنیَ ذاتَهُ مِن قِبَلِ أصفیائِهِ و أولیائِهِ. چه که این بسی واضح است که شکر غیر او قابل او نبوده و نیست. ولکن چون امر فرموده عباد خود را به شکر و ثنا، محض فضل قبول فرموده و می‌فرماید." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 41، ص8-247)

**حلاوت کلام الهی**

سخن خداوند شیرین است. چه که از عوالم روحانی آمده و با روح آدمی که آن هم وطنش آن عالم است، سنخیت و آشنایی دارد. بدین لحاظ در مذاق انسان بسیار شیرین جلوه می‌کند. این که حضرت بهاءالله در کتاب اقدس می‌فرمایند اگر کسی پی به حلاوت کلمةالله ببرد هر آنچه را که دارد فدا می‌کند تا حکمی از احکامش را تثبیت نماید: "لو یجِدُ أحدٌ حلاوة البیان الّذی ظهر مِن فم مشیّة الرّحمن، لَیُنفِقُ ما عنده ولو یکون خزائن الأرض کلّها لیثبت أمراً مِن أوامره المُشرقة من افق العنایة و الألطاف." (بند 3)

امّا اسفا که ذائقۀ اهل عالم به بیماری دچار شده و قادر به تشخیص شیرینی از تلخی نیست. این است که جمال قدم می‌فرمایند، "گویا ذائقۀ اهل عالم از تب غفلت و نادانی تغییر نموده. چه که از حلاوت بیان غافل و محروم مشاهده می‌شوند. بسیار حیف است که انسان خود را از اثمار شجرۀ حکمت ممنوع سازد." (لوح مقصود، ص21)

جمال قدم می‌فرمایند، "اگر جمیع ناس حلاوت کلمه‌ای از کلمات الهیّه که از مشرق فم مشیّت رحمانیّه اشراق فرموده ادراک نمایند کلّ از لذائذ دنیای فانیه منقطع شوند و به وجه باقی توجّه کنند." (خوشه‌ها، شماره 1، ص55)

علّت آن است که کلام الهی سلطان کلمات است. از هر کلامی برتر و علاوه بر تأثیرات روحانیّه حاوی مفاهیم معنویّۀ بسیار است که اگر کسی دربارۀ آن تفکّر نماید ابواب جدید معانی به روی او گشوده خواهد شد. این معنی شامل جمیع ما نُزِّلَ از قلم اعلی می‌شود؛ چه که جمال مبین می‌فرماید، "آنچه از قلم ابهی جاری شیرین است و ملیح." (مائدۀ آسمانی، ج8، ص23)

حال، در مقام ذکر و ثنای الهی، کلام خود او را بر زبان می‌رانیم و حلاوت آن را احساس می‌کنیم. مهم‌ترین ذکر الهی نماز اوست. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "چون در کمال تنبّه و خضوع و خشوع در نماز بین یدیِ‌الله قیام نمائیم و مناجات صلوة را به کمال رقّت تلاوت نماییم، حلاوتی در مذاق حاصل گردد که جمیع وجود حیات ابدیّه حاصل کند." (گنجینه حدود و احکام، ص11)

اگر در مقام مقایسۀ شیرینی مائدۀ آسمانی و شیرینی زمینی بر آییم، متوجّه می‌شویم که اوّلی سودمند است و هرچه بیشتر مصرف شود مفیدتر است و دومی اگر زیاد مصرف شود آسیب جدّی وارد آورد. حضرت عبدالبهاء به نحوی زیبا آن را به تصویر کشیده‌اند. هیکل مبارک می‌فرمایند: "شیرینی و حلاوت در مائدۀ آسمانی است و لذّت در طعام روحانی. زیرا شیرینی عنصری صفرا تولید نماید و سبب علل و امراض امعاء و احشاء گردد. امّا شیرینی الهی کام را پُرحلاوت نماید و روح را صحّت و عافیت بیفزاید. این قند مکرّر محبّت‌الله است و معرفت‌الله" (یاران پارسی، ص183).

حضرت بهاءالله در شیرین‌زبانی مظهر ظهور الهی در لوحی که به لطافت تامّ برای یکی از اماءالرّحمن عنایتاً نازل فرموده‌اند چنین می‌فرمایند، "ای مادر نوشتۀ تو را به زبان فارسی می‌نویسم تا شیرین‌زبانی طیر الهی را از لسان عراقی بشنوی و آوازهای خوش حجازی را فراموش کنی و اقرار کنی که بلبل معنوی به جمیع لسان در باغ‌های روحانی بر شاخسارهای قدسی در ذکر و بیان است تا از این آوازهای ظاهر آوازهای باطن بشنوی. ای مادر از دل بگذر و به دلدار رو آور و از جان بگذر و به جانان فائز شو. نهر قلب را به بحر مقلّب متّصل کن و رشتۀ حبّ را به ریشۀ قرب محبوب محکم دار. جان بی جانان به درهمی نیرزد و دل بی دلدار به فلسی مقابل نه. سر بی سروَر در خاک به و دل بی درد سوخته به و گردن بی رشته به شمشیر بریده به..." (لئالی‌الحکمة، ج2، ص299).

هر کسی نمی‌تواند این شیرینی را دریابد مگر آن که طالب آن باشد و مزاج روحانی خود را چنان صاف و پالوده سازد که شیرینی مزبور در او اثر بخشد و ذائقه‌اش متأثّر از سموم مادّیه نشده باشد تا بتواند شیرینی روحانی را دریابد. اگر ذائقه تغییر یابد، شیرینی را نیز تلخی یابد. در بیان جمال قدم مذکور، "... مثل تغییر ذائقۀ مریض که از شیرینی تلخی ادراک می‌نماید. این تغییر در شیرینی احداث نشده، بلکه ذائقه تغییر نموده" (لئالی‌الحکمة،ج2، ص66). بنابراین، در مقام اوّل باید ذائقۀ سالم داشت تا بتواند تلخی را از شیرینی تشخیص دهد و حنظل را از شکر فرق گذارد که قلم اعلی فرمود، "از خدا بصر بخواهید و ذائقۀ سالم طلب کنید. چه که نزد بی‌بصر نقش یوسف و ذئب یکسان است و در ذائقۀ مریض حنظل و شکر در یک مقام" (مجموعه الواح، ص157).

بنابراین، باید وسیله را فراهم آورد تا از حلاوت آثار سود جُست والّا ثمر نبخشد. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "کوثر ذکر و بیان رحمانی از مَعین قلم امر سبحانی مقطوع نگردد. لازال آن ناطق و این جاری. انشاءالله باید آن جناب به گوش طاهر آن را اصغاء نماید و به ذائقۀ لطیفه در کلّ حین از این بچشد" (آیات بیّنات، ص23). گوش حقیقی یا "سمع جان" از جمله وسایل درک کلام الهی است: "صریر قلم اعلی را، که مابین ارض و سماء مرتفع است، به سمع جان اصغا نما تا حلاوت آن را بیابی و به ذکر دوست از عالم و آنچه در اوست غنی و آزاد شوی" (آثار قلم اعلی، ج5، ص2).

آنچه که سبب بیماری حسّ چشایی می‌شود و توانایی درک شیرینی کلام الهی را از آن می‌گیرد، غفلت و توجّه به نفس و هوی و روی برگرداندن از عنایات خدا است. در لوح مقصود از کلام حضرت معبود نازل، "گویا ذائقۀ اهل عالم از تب غفلت و نادانی تغییر نموده؛ چه که از حلاوت بیان غافل و محروم مشاهده می‌شوند" (مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص107).

به هر حال، شیرینی گفتار خداوند مشهود و واضح؛ اگر کسی آن را در نیابد، به حلاوت کلام خدشه‌ای وارد نشود، "اگر کسی صاحب شامّه نباشد، بر گل بُستان چه تقصیری راجع؟ بی‌ذائقه قدر عسل از حنظل نشناسد" (مجموعه الواح، ص4-83). این محرومیت، این احساس نکردن شیرینی کلام، جزای عمل فردی است که طریق غفلت در پیش گرفته است. اگر قدری به خود آید و با کلام حق انس گیرد، البتّه از آن نادانی نجات یابد و طریق هدایت در پیش گیرد. جمال قدم می‌فرمایند، "ای صاحبان بصر قدری تفکّر نمایید شاید حلاوت بیان رحمن را بیابید و خود را از هَیْماء جهل و نادانی نجات دهید.... چه شده که سکر غفلت کلّ را احاطه نموده؟ آیا ذائقه را چه منع نموده و شامّه را چه حادث شده؟ نیست اینها مگر از جزای اعمال" (مائدۀ آسمانی، ج7، ص220).

**ذکر الهی با کلام او سبب انبساط است**

ذکر الهی، در آن حین که مناجاتی بر زبان عبد جاری می‌شود، آن کلامی را می‌خواند که خدایش به مهر تمام برایش نازل فرموده، تمام اجزاء و اجزایش، روح و روانش، کلّ وجودش، به وجد و شعف می‌آید. چه که این زبان زبانی آشنا در این ولایت غربت است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "اگر جمیع احزان احاطه نماید، چون به مناجات در صلوة مشغول گردیم، کلّ غموم زائل و رَوح و ریحان حاصل گردد. حالتی دست دهد که وصف نتوانم و تعبیر ندانم." (امر و خلق، ج4، ص92)

جمال قدم می‌فرمایند، "مع ایقانی بأنّهُ لایُذکُرُ بذکر دونِهِ و اقراری بأنّهُ لایوصَفُ بوصف ما سِواه، أذکُرُهُ اتّباعاً بما أنزَلَهُ فی کتابه المبین. فی‌الحقیقه عالم قلب را نشاطی جز ذکر او نه و همّ و غمّ افئده و قلوب را جز یادش فرح و فرجی نیست. ذکرش مطلع انبساط و ثنایش مشرق نیّر نشاط. حمداً لَه ثمّ حمداً له بما عرّفناه ذکرَه و هَدانا إلی صراطِهِ. أشهدُ أنّه هو الفضّال ذوالعنایة القدیمة." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص179)

این ذکر مایۀ انبساط کلّ کائنات است چه که هر یک از مخلوقات به نوعی با خالق در ارتباط و به ثنای او ناطق و به ذکر او متکلّم. حال، کلام اشیاء مختصّ خود آنها است و سایرین را راهی به ارتباط میان خالق و مخلوق نیست. جمال قدم می‌فرمایند، "امروز اشیاء مترنّم و عنادل بیان بر اغصان سدرۀ عرفان مغرّد. امروز هر یک از اشیاء محلّی اختیار نموده و در آن محلّ به ذکر حقّ جلّ جلاله مشغول. از عرف آیات مالک اسماء و صفات و شوق ظهور مُظهر بیّنات کلّ منجذب. آیات سرور و ابتهاج کلّ را اخذ نموده. ولکن معشر عباد اکثری غافل. یا حزبَ‌الله اگرچه السن عالم از ذکر مالک قِدَم علی ما ینبغی عاجز و قاصر است، ولکن چون کلّ را امر به ذکر و ثنا فرموده لذا مقبول." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص8)

حال، اگر نفسی به کمال دقّت در آفرینش نظر نماید، آن جذبه و سرور را مشاهده کند و ذکر و ثنای اشیاء را دریابد. زیرا جمال مبارک می‌فرمایند، "امروز نور ندا می‌نماید و طور بشارت می‌دهد. اثمار می‌گوید یا اشجار روز روز شادیست و یوم فرح و سرور است چه که محبوب ظاهر و مشهود است. عجب جذبی عالم را اخذ نموده و عجب شوری بین ملأ اعلی. بساط ابتهاج به کمال انبساط مبسوط. طوبی از برای لسانی که به ذکرش ذاکر و سمعی که به ترنّمات اشیا فائز. ای صاحبان سمع، اطیار فردوس اعلی در تغنّی؛ ای صاحبان بصر انوار اسم اعظم مشهود؛ خود را محروم منمایید. قدر ایّام را بدانید. قلم اعلی در لیالی و ایّام به ذکر حزب‌الله مشغول. طوبی لهم و لهم حُسن مآب و لله الأمر فی المبدأ و المعاد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص3)

**شرط ذکر**

هنگام ذکر الهی باید توجّه تامّ به حضرتش داشت والّا ثمر نبخشد و فایده بر آن مترتّب نگردد. حضرت اعلی می‌فرمایند، "در ظهور نقطۀ بیان مشاهده کن. عبادی هستند که هر شب تا صبح به ذکر خدا مشغولند ولی شمس حقیقت قریب به ارتفاع گشته در سماء ظهور و هنوز آنها از سر سجّاده خود حرکت ننموده و اگر آیات بدیعه بر آن خوانده شود، می‌گوید مرا از ذکر خدا باز مدار. ای محتجب تو ذکر خدا را می‌کنی و از کسی که این ذکر را تجلّی در تو نموده چرا محتجبی. اگر قبل نازل نفرموده بود، «فاذکروا الله» کجا تو می‌دانستی که ذکر کنی و کجا می‌کردی." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطۀ اولی، ص54)

برای آن که این ذکر دائمی باشد، یعنی همواره آدمی به یاد خدا باشد و او را در ژرفنای دل و جان ذکر کند، اشارتی به "ذکر سرّ" باید کرد که حضرت اعلی بر آن تأکید دارند. طلعت اعلی می‌فرمایند:

"و این که امر شده ذکر سرّ از برای آن است که مراقب به ذکرالله باشی که قلب تو همیشه حَیَوان باشد که از محبوب خود محتجب نمانی. نه این که به لسان ذکر بخوانی و قلب تو متوجّه نباشد به ذروۀ قدس و محلّ انس. لعلّ اگر واقع شوی در یوم قیامت، مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مُشرق شود فی‌الحین تعاکُس به هم رساند. زیرا که او است مبدء هر خیر و به او راجع می‌شود کلّ امر." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطۀ اولی، ص65)

حال اگر این ذکر در کمال توجّه و تمرکز باشد، به منزلۀ لقاء الهی نیز محسوب است. چه که حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "إنَّ الّذی وَجَدَ نفحةَ الرّحمن فی هذا الزّمان إنّهُ یستقیمُ علَی الأمر علی شأنٍ لایمنعه الّذین کفروا إنَّ رَبَّکَ یؤیِّدُ مَن أرادَ الوجهَ إنّهُ معَ عبادِه المخلصین. یا ناظرُ، ٱنظُر ترانی. إنّ الّذی أقبَلَ إلَیَّ إنَّهُ مِمَّن رآنی إنَّ رَبَّکَ علی ما أقولُ شهید." (لئالی‌الحکمة، ج3، ص191 / مضمون: کسی که بوی خوش رحمان را در این زمان بیابد، بر امر به نحوی مستقیم مانَد که کسانی که کافر شوند او را منع نتوانند. خدایت کسی را که ارادۀ محلّ تجلّی خدا را نماید تأیید رساند که او با بندگان مخلصش است. ای ناظر، بنگر تا مرا ببینی. کسی که به من روی آورد او از کسانی است که مرا دیده‌اند. خدایت بر آنچه گویم شهادت می‌دهد.)

**خداوند قبل از ما، ما را ذکر می‌کند**

خداوند به ما ناظر است و بدین لحاظ است که ما به او نظر می‌کنیم، او را می‌ستاییم و به ذکر او مشغول می‌شویم. اگر او ما را ذکر نمی‌کرد، چگونه می‌توانستیم به ذکر او زبان بگشاییم؟ اگر او ما را ذکر گفتن نمی‌آموخت، چگونه امکان داشت بدانیم یا بتوانیم او را ذکر کنیم. امّا اسفا که همه بندگان ذکر او را نمی‌شنوند. او ناظر به حال جمیع بندگان است و مایل که این ارتباط متقابل همیشه برقرار باشد. این است که می‌فرماید:

"تا او ناظر نباشد احدی ناظر به او نخواهد بود. نظر او سبقت داشته بر عالمیان چنانچه رحمتش داشته و خواهد بود. لازال ذکر او عباد خود را مقدّم بوده از ذکر عباد او را. ولکن ذکرش را هر گوشی استماع ننماید و هر قلبی ادراک نکند." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص71)

در واقع، ذکر ما حضرتش را بدان علّت است که او به ما ناظر است. در واقع ما باید ندای او را که بهترین دوست ما است، که ما را لأجل خودمان دوست دارد نه مانند دوستان ظاهر که به علّت منفعتی که به آنها عاید گردد، به گوش جان بشنویم. حضرتش بنفسه المبارک توصیه می‌فرماید، "ای بندۀ دوست، ندای دوست را از گوش جان بشنو. مادامی که به او ناظری او به تمام چشم به تو ناظر است. جسد مقبلین مابین نفوس مثل ذهب است مابین اجساد. اگر به تو ناظر نبود به ذکرش ناطق نبودی. به تو ناظر است و به ذکرت ناطق." (آثار قلم اعلی، ج6، ص26)

بنابراین، وقتی در ابتدای دعای خواب می‌خوانیم، "انت الذّاکر و انت المذکور" بدان علّت است که هر ذکر و ثنایی از حضرتش نشأت گرفته و البتّه به او باز می‌گردد. او پیش از عباد، آنها را ذکر کرده، و در نتیجه جمیع او را ذکر می‌نمایند؛ چه بشناسند چه نشناسند. حضرتش می‌فرماید:

"اوست ذاکر و مذکور. ذاکر است، چه که قبل از ظهور عباد در عالم مُلکیه، جمیع را ذکر فرموده و ذکر او عباد را علّت ذکر عباد است او را؛ و مذکور است چه که السُن به ذکر و ثنای او ناطق. چنانچه جمیع حق را می‌طلبند اگرچه از او محتجبند. هر وصف و ثنایی که از لسان هر واصف ظاهر می‌شود به مبدأ خود راجع است. اگرچه آن مُثنی و واصف موصوف را نشناسد. خوشا به حال نفسی که بشناسد و ذاکر شود." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص78)

گاهی اوقات ذکر الهی با شناخت حضرتش هست، که البته مقصود عرفان مظهر ظهور او است. بعضی هستند که خدا را ذکر می‌کنند بدون آن که مظهر ظهورش را بشناسند. در واقع بر این ذکر بدون عرفان مظهر ظهور الهی فایده‌ای مترتّب نشود و سبب تقرّب الی الله نگردد. این است که حضرت بهاءالله در لوح مبارک خطاب به مَلِک پاریس می‌فرمایند، "لو تتوجّهُ بسمع الفطرة إلَی الأشیاء لَتسمَعُ مِنها قد أتَی القدیم ذوالمجد العظیم. یُسَبِّحُ کُلُّ شیءٍ بحمد رَبِّهِ منهم مَن عَرَف اللهَ و یَذکُرُ؛ و منهم مَن یَذکُرُ و لایعرفُ. کذلک أحصینَا الأمر فی لوحٍ مبین." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص97)

**هر ذکری لایق او نیست**

خدا و مظهر ظهورش آنقدر متعالی هستند که اذکار بندگان لایق درگاه او نیست. در بخشی از دعایی که حضرت بهاءالله نازل فرموده‌اند تأکید دارند که حیات بدون ذکر الهی و محبّت آن ذات لایتناهی معنایی ندارد و بدون ثنای و وصف خداوند اصلاً وجود مفهومی ندارد. امّا، ذکر بندگان هم لایق درگاه او نیست. ملاحظه می‌نمایید که آدمی بر سر دوراهی قرار می‌گیرد که ذکر بکند یا نکند. از طرفی وجود و حیات بدون ذکر و ثنای خدا معنا ندارد و از طرفی ذکر بندگان لایق درگاه او نیست. بنابراین، باید طریق دیگری جُست تا هم به ذکر و ثنای الهی پرداخته شود و هم لایق درگاهش باشد. این است که حضرت بهاءالله به نکتۀ مهمّی اشاره دارند که وقتی خداوند خودش را ذکر می‌کند نشان می‌دهد که ذکر غیر او لایق درگاه او نیست. بیان مبارک چنین است:

"لا حیاةَ إلّا بذکرک و حُبّک و لاوجودَ إلّا بثنائک و وصفِکَ مَعَ علمی بأنَّ ذکری ایّاک لَم‌یکن إلّا کذکر العدمِ نفسَ القِدَمِ و استغفِرُکَ مِن ذلک بل لَیسَ لأحدٍ تلقاء آیةٍ مِن آیاتِک وجودٌ و ذکرٌ فَکَیفَ نفسِکَ. تعالیٰ تعالیٰ ذکرُکَ مِن یَصعَدَ ذکرُ خَلقِکَ. تعالیٰ تعالیٰ ثناؤُکَ مِن یَرجَعَ إلَیهِ وصفُ بریّتک و إنَّ أعلی ذکرِ الممکنات لایَتَجاوَزَ عن حدّ الإمکان فَکَیفَ یَرتقیۭ إلَیکَ یا مَن تَحَیَّرَتْ فی عرفانِکَ أفئِدَةُ المقرَّبین مِن أصفیائک و المخلصینَ مِن أولیائک. ذِکرُکَ نفسَکَ مُدلٌّ بأنَّ ذکرَ دونِکَ لایَلیقُ لَکَ و لاینبغی لِحضرتک. کُلّما أذکُرَکَ یا الهی باسمک الباقی اُشاهِدُ بأنَّ مظهرَ هذا الإسم یکونُ قائماً تلقاء الوجه و یقولُ أنَا الّذی کنتُ باقیاً و أکونُ بمثل ما قد کُنتُ لیس لِبَقائی فنائٌ و لا نفادٌ...." (ادعیه حضرت محبوب، طبع طهران، ص10-11 / طبع قاهره، ص11-13 / مضمون: حیاتی نیست مگر به ذکر و حبّ تو و وجودی نیست مگر به ثناء و وصف تو با آن که می‌دانم که ذکر من تو را نیست مگر مانند ذکر معدومی نفس وجود ازلی را و تقاضای بخشش می‌کنم از برای آن بلکه برای احدی در مقابل آیتی از آیات تو وجودی و ذکر نیست چه رسد به این که در مقابل خود تو باشد. ذکر تو برتر از آن است که ذکر خلق تو بدان صعود نماید؛ ثنای تو برتر از آن است که وصف بندگانت به آن راجع شود و بالاترین ذکر مخلوقات از حدّ امکان تجاوز ننماید چگونه به سوی تو ارتقاء یابد ای کسی که دلهای برگزیدگان مقرّبت و دوستان مخلصت در شناخت تو متحیّر مانده است. این که تو خود را ذکر می‌کنی گویای آن است که ذکر غیر تو شایسته و لایق تو نیست. اگر تو را، ای خدای من، با اسم باقی ذکر کنم، مشاهده می‌کنم که مظهر اسم باقی در مقابلم ایستاده و می‌گوید که من باقی بوده‌ام و اکنون هم همانطور هستم که بوده‌ام و نیست برای بقای من فنایی یا پایانی.)

**لزوم رعایت حکمت**

البتّه جمیع بندگان باید رعایت حکمت را بنمایند. زیرا که هر نفسی تحمّل ذکر الهی را ندارد. بنابراین، برای آن ذاکرین در ارض بمانند، باید حکمت را مراعات کرد تا به تحریک نفوسی که موفّق به عرفان مظهر ظهور نشده‌اند منجر نگردد. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "این عبد آنچه از برای خود خواسته‌ام از برای کلّ دوستان حقّ خواسته‌ام. و این که به حکمت و حفظ امر شده و می‌شود مقصود این است که ذاکرین در ارض بمانند تا به ذکر ربُّ‌‌العالمین مشغول شوند. لذا بر کلّ حفظ نفس خود و اخوان لأمرالله واجب و لازم است. و اگر احبّاء عامل بودند به آنچه مأمورند حال اکثر مَن عَلَی الأرض به ردای ایمان مزیّن بودند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص226)

**مسک الختام**

در پایان این گفتار، به توصیۀ حضرت بهاءالله به حضرات اماءالرّحمن توجّه می‌نماییم. از آنجا که به بیان صریح جمال مبارک که "قلم اعلی فرق مابین عباد و اماء را از میان برداشته و کلّ را در صُقع واحد به عنایت کامله و رحمت منبسطه مقرّ و مقام عطا فرمود" (مائدۀ آسمانی، ج8، ص52) جمیع احبّاء را می‌توان مخاطب این لوح مبارک دانست. جمال قدم می‌فرمایند:

هوالبدیع

ای امةالله به ذکرالله مشغول باش و از ماسوایش دل بردار. چه که ذکرش مونس جان است و روح مشتاقان. از دنیا محزون مشو که سمّی است قاتل و زهری است هالک. نیک و بد آن چون نسائم اکوان و عهد اهل بیان پایدار نه و در مرور است. زینهار به سرورش مسرور مباش و به حزنش محزون مشو. قلب مقرّ قرار تجلّی رحمانی است، او را به غبار دنیا میالا. دل در محبوب بند و چون جبل بر حبّش ثابت باش. این است نُصح غلام جمیع امآءالله را. در سحرگاهان به ذکر دوست ذاکر شوید و در صبحگاهان به یادش سر از فِراش بردارید. و الرّوحُ و البهآءُ علیک و علی إماءالله کلّهن.

(مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 57، ص47-48)